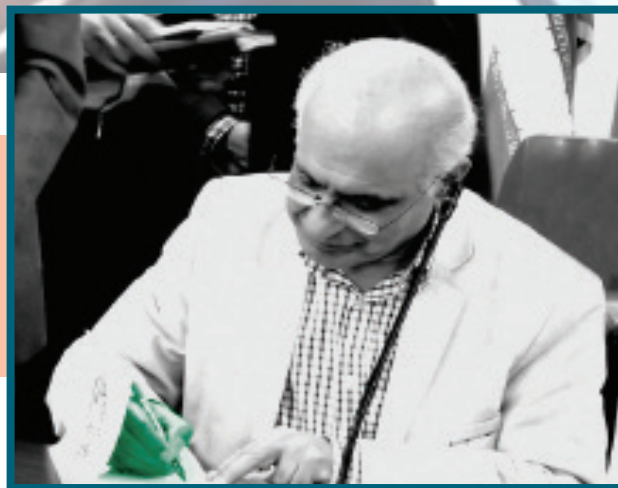


پست‌های خالی را

پر کنیم !!!



«هوشنگ مرادی کرمانی» متولد روستای «سیرچ» کرمان در سال ۱۳۲۳ است. تحصیلات ابتدایی خود را در همان روستا گذراند از همان سنین کودکی به خواندن علاقه‌ای خاص داشت و عموی جانش که معلم روستا بود در شکل‌گیری این علاقه بی‌تأثیر نبود. بعد به کرمان رفت و تا ۱۵ سالگی در آن جا ماند از همین دوران بود که شیفته سینما شد. به تهران رفت و در دانشکده هنرهای دراماتیک مشغول تحصیل شد و هم‌زمان لیسانس زبان انگلیسی نیز گرفت. او از سال ۱۳۴۰ هم‌کاری با رادیو کرمان را آغاز کرد.

هوشنگ مرادی کرمانی با کتاب «قصه‌های مجید» شناخته شد. قبل از این هم دو کتاب، منتشر کرده بود. دو مجموعه داستان به نام «معصومه» و «من غزال ترسیده‌ای» هستیم.

اولین جایزه‌ای که نصیب مرادی کرمانی شد و او را نه فقط در ایران بلکه در عرصه بین‌الملل مطرح کرد، جایزه موسسه «اندرسون» بود که به کتاب «بچه‌های قالی‌باف خانه» تعلق گرفت. پیش‌تر از این در سال ۱۳۵۹ کتاب قصه‌های مجید را به چاپ رساند و یازده سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۶ کتاب برگزیده سال ایران نام گرفت با ساخته شدن فیلم «قصه‌های مجید» به‌دست «کیومرث پوراحمد»، مرادی کرمانی نه فقط برای اهل فن بلکه برای عموم مردم و در سطح کشور شناخته شد. چند داستان دیگر از او نیز به فیلم تبدیل شد؛ از جمله فیلم «خمره» ساخته «ابراهیم فروزش» و فیلم «مهمان مامان» که «داریوش مهرجویی» در سال ۱۳۸۹ ساخت. این فیلم‌ها بسیار موفق بود، فروش خوبی داشت و جوایز زیادی به‌دست آورد. «محمدعلی طالبی» نیز فیلم «چکمه» و «کیسه برنج» را از روی آثار وی ساخت. این فیلم‌ها نشان دادند آثار مرادی کرمانی پتانسیل خوبی از نظر دراماتیک بودن و قابلیت تبدیل به فیلم را دارند.

مرادی کرمانی شناخت خوبی از کودکان دارد و حرف‌هایی برای گفتن وی در بسیاری از آثار خود بر کودک و دغدغه‌های او تمرکز می‌کند و جای او می‌نشیند و در انتقال احساسات و تفکرات این دوران آن‌قدر قدر است که گویی کودکی است که به سان یک نویسنده حرفه‌ای می‌نویسد. وی در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۹۸ مهمان دفتر مرکزی موسسه جوادالائمه بود که جنس شیرین کلامش نشان از نگاه متفاوت او به آموزش دارد.

مرادی کرمانی: در کشور ما، وقتی بچه‌ای به دنیا می‌آید، همه فکر می‌کنند به جای بچه، به جای آدمی که مغز دارد، فکر دارد، اندیشه دارد، یک پیت کوچک خالی به دنیا آمده است و این پیت باید از آرزوها و خواسته‌های برآورده نشده پدر و مادر و آینده‌نگری نظام پر شود؛ به این بچه به‌عنوان آدمی که استعداد دارد و می‌تواند کارهای مختلف انجام دهد، نگاه نمی‌کنند. بنابراین بچه یک ابزار برای برآوردن آرزوهای والدین و جامعه می‌شود. در حالی که بچه‌ای که استعداد دارد، خواسته‌ای دارد، می‌تواند بسیاری از جاها مفید و موثر باشد و می‌تواند به زمانی برای خودش کسی شود، خودش باشد و نمی‌تواند به چیزی جز خودش تبدیل شود. اینشتین می‌گوید: کسانی که تلاش می‌کنند فرزندشان چیزی غیر از آن چه که هست بشود مثل این است که میوه‌ای را وسط حوض بگذارند و انتظار داشته باشند مثل ماهی شنا کند. اما هر چه قدر تلاش کنند نمی‌توانند، چون اصلا ماهیتش این نیست.

چه می‌شود که یک اثر ماندگار می‌شود؟ چه می‌شود که اثری حرکت می‌کند و از نسل‌ها و زمان و زبان عبور می‌کند و به یک زبان دیگر ترجمه می‌شود؟ چه می‌شود که قالب‌ها و ظرف‌ها عوض می‌شود؟ امروزه یک اثر هنری خوب در ظرف‌های مختلف ریخته می‌شود. «هیچکاک» از فیلم‌سازان مطرح جهان، می‌گوید: بدترین کارگردان می‌تواند از یک فیلم‌نامه خوب، یک فیلم قابل تحمل بسازد ولی یک فیلم‌نامه بد را به هیچ عنوان نمی‌شود درست کرد. این نگاه را باید جانشین این تفکر کنیم که سعی می‌کنیم همه آدم‌ها را به شکل هم در آوریم. اصلا چنین چیزی امکان ندارد.

اگر شما در این جا به دنبال تربیت هستید باید نگاه‌تان را تغییر دهید. نخواهید همه مثل هم بشوند، همه یک جور فکر کنند، همه یک نوع نحوه فکری داشته باشند. بیا بید انسان بسازید. انسان‌سازی جواب می‌دهد، انسان خوب را در هر شکل و در هر موقعیتی و در هر لباسی می‌شود پیدا کرد. چرا باید در این فکر باشیم که در تعلیم و تربیت همه باید یک شکل و یک جور شوند؟ پیشرفت زمانی اتفاق می‌افتد که از هر کس کاری را بخواهیم که بلد است. مثلا من اصلا نمی‌توانم مدیر خوبی باشم. دلیلی هم ندارد باشم، چون در ذات من نیست که یک مدیر باشم و بلد هم نیستم. دو هفته مبصر بودم، این قدر بچه‌ها خواندند، بالای میز و صندلی رفتند و شکستند تا کنارم گذاشتند.

باید به بچه‌ها یاد دهیم که چه استعدادی دارند! باید بچه‌ها را بشناسیم تا بفهمیم چه استعدادی دارد. کشف استعدادها زمانی ممکن می‌شود که بچه‌ها یاد بگیرند بپرسند. پرسش بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چیزی است که باید به دانش‌آموزان مان یاد دهیم.



چون پرسش است که ذهن را به حرکت درمی‌آورد و تبدیل به علم می‌شود. منشاء هر چیزی در این جهان، دین، فیزیک، شیمی، علوم، ادبیات، پرسش است. تنها کسی که می‌شناسم در کلاس‌هایش به پرسش نمره می‌داد، «کیومرث منشی‌زاده» معلمی اهل جیرفت بود. دکترای ریاضی داشت و شعر به ریاضی می‌گفت. در کلاسش می‌گفت درسی را بخوانید، من سوال نمی‌کنم، از این درس بیست سوال در آورید. به هوشمندانه‌ترین، دقیق‌ترین

و حساب‌شده‌ترین سوال‌ها نمره می‌داد. تمام ادیان جهان، تمام ایدئولوژی‌های دنیا، تمام چیزهایی که در دنیا ساخته شده است از سوال ساخته شده‌اند. آدم‌های باهوش در ذهن‌شان پرسش ایجاد می‌شود و آن را تبدیل به ابزاری می‌کنند که تا حالا ندیدیم. هم‌ا‌ش می‌گوییم چرا این مسئله اتفاق افتاده است؟ چرا باران می‌آید؟ چرا سیل می‌آید؟ به دنبال این چراها می‌رویم و به علم می‌رسیم. بنابراین از چیزهایی که در مدارس ما کم است، پرسش است. کم پیدا می‌شود که دانشجویهای ما اهل پرسش و پرسشگری باشند. به اعتقاد من اگر بخواهیم که آموزش و پرورش خوبی داشته باشیم باید این را از تصور، ذهن و گوش‌مان بیرون بیاوریم که بچه‌ها را یک پیت خالی ببینیم.

این‌ها انسان هستند و سوال می‌کنند. بیخود زور نزنید، این همه نصیحت و شعار فایده ندارد. این‌ها همه فراموش می‌شود. پدر و مادرها تصور می‌کنند که می‌توانند بچه را مثل خودشان کنند، نمی‌گویم رهایشان کنید ولی بپذیرید که این کودک آدم است، چشم دارد، گوش دارد، مغز دارد. چیزهایی از بیرون یاد می‌گیرد. او را آماده کنید برای این که به جهان راحت نگاه کند، نه با قید و بند. این که اگر من به مسئله‌ای اعتقاد دارم پس فرزندم هم باید اعتقاد داشته باشد، غلط است.

**کشف استعدادها
زمانی ممکن
می‌شود که بچه‌ها
یاد بگیرند بپرسند.
پرسش بزرگ‌ترین
و مهم‌ترین چیزی
است که باید به
دانش‌آموزان مان یاد
دهیم.**

من که می‌خواهم دانش‌آموزم رتبه بیاورد، چاره‌ای نداریم. چه قربانی می‌شود؟ آن باغ هزاردرخت ادبیات که این قدر جلوه‌های زیبا و دلنشین دارد. دانش‌آموزی را که می‌شود از همان آغاز، با گلستان و سعدی و قابوس‌نامه تا داستان‌های «رسول پرویزی»، مرادی کرمانی و دیگران آشنا کرد، قربانی مسئله آموزشی می‌کنیم.

ماجرای این است که کنکور تلخی شربت اکسپکترانت است. شمای معلم فقط می‌توانید داستان‌های مرادی کرمانی را که شیرین است و درس زندگی می‌دهد، مثل اسانس توت‌فرنگی به تلخی این شربت بزنید. اگر این اسانس را نزنید دانش‌آموز شما استاد چرتکه انداختن، خواهد شد در تبیین تک‌واژ قاموسی و دستوری هیچ بهره و لذتی از ادبیات که نمی‌برد هیچ! علاقه هم پیدا نمی‌کند. یک معلم دلسوز ادبیات باید بکوشد تلخی‌هایی را که آزمون و سنجش و کنکور به نظام آموزشی پیش‌دانشگاهی ما تزریق می‌کند، از بین ببرد. معلم با ذوق به بچه‌ها بگوید تابستان که بیکار شدید بروید کتاب «روزها» را بخوانید، «شما که غریبه نیستید» را بخوانید، «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را بخوانید. اگر معلم این کار را نکند واقعا این میراث گران‌سنگ؛ یعنی ادبیات شیرین فارسی قربانی خواهد شد و بچه‌ها محروم می‌شوند از هرگونه ارتباط با آن نسلی که فردای روزگار به آن‌ها نیاز دارد.

در پایان مرادی کرمانی در پاسخ به این پرسش که: به نظر جامعه ما از یک فقدان رنج می‌برد و آن سخت‌کوشی است و به طبع معضل مطالعه از همین روحیه ناشی می‌شود چه باید کرد؟ گفت: «عوامل مختلفی برای نخواندن است. ما این قدر راجع به کتاب نخواندن حرف می‌زنیم که یادمان می‌رود راجع به کتاب خواندن حرف بزنیم و کتاب را هم دوست نداریم چون سخت است، برای این خواندن حرف بزنیم. کتاب خوانده می‌شود. آن‌هایی که باید بخوانند، اگر کتاب جذاب و خواندنی باشد، می‌خوانند. اما متأسفم که فرهنگ کتاب‌خوانی‌مان ضعیف است. یکی از دلایل این است که مدارس‌مان دشمن کتاب‌اند و کتاب‌خوانی را دوست ندارند. معلمان کتاب نمی‌خوانند، در کتاب‌های درسی راجع به این که کتاب بخوانیم درسی نداریم. کتاب‌های درسی فارسی‌مان شده مثل فقه و تعلیمات دینی که در گذشته بوده است. البته که لازم است بچه‌ها در مورد دین بدانند، اما جایش در کتاب فارسی نیست. شعرهای جذاب و خواندنی در کتاب‌های درسی نیست. باید کتاب را شیرین بنویسیم تا بچه‌های ما علاقه‌مند و معتاد به خواندن شوند.»

روزی شخصیتی از آب در می‌آید که خودتان هم حیرت می‌کنید که آیا این بچه در خانه من بزرگ شده است؟ من این را بزرگ کردم؟ آموزش و پرورش ما هم نباید فکر کند که این بچه‌ها باید ابزار برای ادامه راه ما باشند، نه! اصلا این طور نیست، غیرممکن است! بنابراین باید بگردیم استعداد‌های‌شان را کشف کنیم، نگاه‌شان را به زندگی کشف کنیم، تحقیرشان نکنیم.

از دیگر مهمانان این نشست آقای (دکتر «مجید پویان»، مدیرگروه ادبیات و زبان فارسی دانشگاه یزد)، در ادامه سخنان مرادی کرمانی گفت: واقعیت این است که وضع ما در آموزش و پرورش، حداقل در حوزه ادبیات، مطلوب نیست. وقتی به سال‌های قبل برمی‌گردیم می‌بینیم محتوای کتاب‌های درسی تناسب بیشتری با ذهن، روان و ذهنیت کودک و نوجوان داشت. در گذشته، حداقل زمانی که ما به مدرسه می‌رفتیم، متونی انتخاب می‌شد که هم در بحث آموزش، هم در بحث انسان‌سازی و مهارت‌های زندگی تاثیرگذار بود. روزی یکی

از اقوام که دبیر آموزش و پرورش است، به من زنگ زد و گفت که در جمع دبیران موضوعی به بحث گذاشته شده و محل اختلاف قرار گرفته است و خواستند که من از شما بپرسم. گفتم: خب سوال چیست؟ گفتند جمله‌ای هست از کتاب قصه‌های مجید: «مجید! برو بگیر بخواب» گفتم: خانم! ساختار این جمله که ساده است. ایشان گفت: چهل و پنج دقیقه، در جلسه دبیران، سر این جمله بحث کردیم. بحث سر این بوده که «مجید! برو بگیر بخواب» چند جمله است، شما چه فکر می‌کنید؟!

واقعیت امر این است که هیچ اهمیتی ندارد «مجید برو بگیر بخواب» چند جمله است؟ کارکرد زبان، کارکرد ارجاعی است، برای این است که بتوانیم ارتباط برقرار کنیم. وقتی دانش‌آموز را از دبیرستان تحویل می‌گیریم و بیت حافظ را به او می‌دهیم ظرف یک دقیقه، هجده تک‌واژ قاموسی، چهار تک‌واژ دستوری، شش وابسته پیشین، هشت وابسته پسین پیدا می‌کند. ولی نمی‌تواند شعر را بخواند، حتی نمی‌تواند مفهومش را استخراج کند. می‌خواهم بگویم این ماجرا چشمه‌ای است از معضلات ما در آموزش و پرورش که دانش‌آموز به جای برقراری ارتباط و درک متن با شعر و داستان، به‌خاطر کنکور، درگیر مسائل دستوری می‌شود. در دانشگاه نیز بسیاری از این نکات دستوری به شکل دیگری تحلیل می‌شود. در حالی که آن جلوه‌های رنگی، زیبا و دلنشین ادبیات قربانی کنکور می‌شود. دبیر هم ناگزیر است؛ زیرا تعهد دارد دانش‌آموز را از هر طریقی به سر منزل ترم یک دانشگاه برساند. سیستم همه را مجبور می‌کند. از کسی که تست طراحی می‌کند تا

به اعتقاد من اگر بخواهیم که آموزش و پرورش خوبی داشته باشیم باید این را از تصور، ذهن و گوش‌مان بیرون بیاوریم که بچه‌ها را یک پیت خالی ببینیم. این‌ها انسان هستند و سوال می‌کنند. بیخود زور نزنید، این همه نصیحت و شعار فایده ندارد. این‌ها همه فراموش می‌شود.